

## بررسی تطبیقی مباحث فقهی ولایت فقیه از منظر حضرت امام خمینی و آیه الله خویی (رحمهما الله)

حسین جلائی نوبری<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> استاد یار و هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی تبریز

نویسنده مسئول:

حسین جلائی نوبری

### چکیده

از آنجایی که ولایت بر امور عمومی مسلمانان در عصر غیبت، همان ادامه ولایت امامان معصوم (علیهم السلام) و ولایت مذکور در امتداد ولایت نبی اکرم (ص) است (البته مبتنی بر پیش فرض های ماتن)، با این تفاوت که ولی فقیه دارای مقام ولایت و زمامدار امور جامعه اسلامی از ناحیه شارع مقدس است. بعد از برپایی نظام جمهوری اسلامی که بر اساس فقه و نظریه سیاسی امام خمینی (ره) یعنی همان ولایت فقیه استوار گشته، عده ای با اهداف معلوم به مخالفت با نظریه مزبور پرداخته و در تائید نظر خود به دیدگاه آیه الله العظمی خویی (ره) استناد ورزیده اند، علی هذا بر این شدیم که در باب فقه سیاسی به آراء آن مرحوم در مورد ولایت فقیه پرداخته تا صحت و سقم استناد یادشده و میزان انطباق و یا مغایرت آن را با نظریه سیاسی امام خمینی در این مورد را بیان کنیم. این نوشتار با استفاده از روش توصیفی - کتابخانه ای درصدد بررسی موضوع برآمده است. نتیجه و حاصل پژوهش بیانگر این بوده است که تفاوت دو فقیه در مقوله ولایت فقیه بیشتر فتوایی است و این نوع اختلاف نمی تواند مانعی در برابر ولایت فقیه قلمداد شود؛ چراکه آیه الله خویی قائل به اصل ولایت فقیه به عنوان ادامه ولایت امامان معصوم در دوره غیبت بوده و معظم له تنها در سعه و ضیق قلمرو ولایت فقیه به بحث پرداخته اند که این مساله را به عنوان نقطه اختلافی (اگر بپذیریم که اختلافی وجود دارد) دو فقیه در باب ولایت می توان پذیرفت.

### کلیدواژه ها

ولایت فقیه؛ ولایت مطلقه؛ محدوده ولایت فقیه؛ امام خمینی؛ آیه الله خویی

## مقدمه

وجوب پیروی از حضرات معصومین (علیهم السلام) و به تبع آن فقها در زمان غیبت از طریق واگذاری امور و امکان امرونی شرعی ایشان در حوزه قضا، تقنین تطبیقی، سیاست گذاری های خرد و کلان، تدبیر امور و مصالح عامه و نیز صدور دستورها و فرمان های مختلف از نواحی ذکر شده، نشانگر مبسوط الید بودن ائمه هدی (علیهم السلام) و فقها در مواردی است که ورود به آن ها منطبق با مصلحت تشخیص داده شده است. باور داشت عصمت امامان در مقام اندیشه و عمل و لحاظ شرایطی از قبیل علم، عدالت، تقوی، مدیر و مدبر بودن، زمان شناس بودن و ... در تالی تلو امامان (علیهم السلام) یعنی فقیه واجد شرایط، کاشف از وجود مصلحت و یا پاره ای از مصالح در تبعیت و فرمان بری از امامان و همچنین از فقیه جامع الشرایط در عرصه هایی است که بر آن ها ورود می نمایند. بر این اساس، سرپیچی از ولایت و فرمان پیامبر و امام اگر به انگیزه دشمنی و تضعیف و کارشکنی باشد، سبب خروج فرد از دین و خروج از دین مایه کفر بوده و اگر ناشی از مسئولیت گریزی و از سر هوا و هوس باشد، معصیت است. بر پایه فقه شیعه، فقها جانشینان امامان معصوم (علیهم السلام) بوده و از همان ولایت معصومین برخوردارند. تصدی منصب ولایت از سوی فقها در بین اندیشمندان شیعه تقریباً اجماعی است، تنها چیزی که در این میان محل بحث و بررسی بوده است، تعیین قلمرو و سعه و ضیق دایره ولایت است. حداقل یک دهه قبل از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی نظریه ولایت فقیه (در نجف اشرف) به عنوان نقطه مرکزی مباحث فقه سیاسی شیعه توسط حضرت امام خمینی (ره) مطرح و هم زمان با صورت بندی جمهوری اسلامی به رهبری وی به عنوان شکل حکومتی نظریه مذکور، تحت عنوان «ولایت مطلقه فقیه» از برچسبی کتاب ها و کتب کتابخانه ها طی رفراندومی به تأیید اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران رسید و عملاً به عرصه جامعه سیاسی، کشیده شد و جنبه اجرایی به خود گرفت. این تحقیق در پی بررسی تطبیقی نظرات حضرات آیات امام خمینی (ره) و سید ابوالقاسم خویی (ره) از فقه های معاصر و بیان نقاط اشتراک و افتراق نظرات آن دو فقیه در مورد ولایت فقیه و سعه و ضیق آن است.

## ۲- ادبیات تحقیق

از نخستین دوره های تدوین فقه پویایی شیعه، موضوع واگذاری ولایت از سوی امامان معصوم (ع) به فقیهان عصر غیبت در کانون گفت وگوهای علمی بوده است. به عنوان نمونه: شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) از عالمان دوره غیبت، در قدیمی ترین کتاب فقهی خود، المقنعه، به مساله ولایت فقیه پرداخته و در جای جای اثر خود از آن سخن گفته است. در بحث حدود (مفید، ۱۴۱۰: ۱، ۸۱۱) و در بحث زکات (همان: ۲۵۲) به پیروی از این فقیه نامدار امامی، شاگردان و اکثر فقیهان، بادر نظر گرفتن زمینه های فکری، سیاسی و اجتماعی به شرح اجمال، ضمنی و استدلالی، گاهی کم رنگ و زمانی پررنگ، در بلندای تاریخ فقهات

موضوع را پی گرفته اند که از جمله می توان از فقیهان نامور نام برد: شیخ ابی جعفر محمد بن حسن طوسی، معروف به شیخ الطائفه (طوسی، ۱۴۱۷: ۱، ۳۰۱) حمزه بن عبدالعزیز دیلمی مشهور به ابن سلاز (ابن سلاز، ۱۴۰۰: ۱، ۲۶۱) محمد بن علی طوسی مشهور به ابن حمزه از شاگردان مبرز مکتب شیخ مفید (ابن حمزه، ۱۳۶۷: ۱، ۲۰۹) و در طبقه های پسین تا عصر محقق کرکی، محقق اردبیلی (اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱۸، ۱۴۰۳) شیخ جعفر کاشف الغطا (کاشف الغطا، ۱۴۲۲: ۱، ۴۱۹) صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۰۰: ۱۵، ۴۲۵) فاضل نراقی (نراقی، ۱۴۰۸: ۱، ۵۴ و ۵۲۹) شیخ انصاری (انصاری، ۱۳۲۵: ۱۵۳) و امام خمینی (خمینی، ۱۳۶۵: ۲، ۴۶۰) خویی (خویی، ۱۴۰۷: ۱، ۴۳۱).

سؤال اصلی: نقاط اشتراک و اختلاف امام خمینی و محقق خویی در مورد محدوده ولایت فقیه؟

مفاهیم:

ولایت در لغت

واژه «ولایت»، لفظی عربی و مشتق از ماده «ولی» است. از نظر لغوی، معانی گوناگونی برای آن ذکر شده است. از جمله دوستی، پیروی، حکومت و امارت و نصرت (زبیدی، ۱۴۱۴ و فیومی، بی تا: ۲۰، ۳۱۰)؛ و به معنای قرب و نزدیکی نیز آمده است (فیومی، بی تا: ۲، ۶۷۲). واژه ولایت در اصطلاح، هم ردیف واژه هایی مانند، سرپرستی، زعامت و ریاست ذکر شده و مراد از آن، سرپرستی و اداره امر دیگری را بر عهده داشتن است (الشرتونی، بی تا، ۲، ۱۴۸۷)

ولایت در فقه سیاسی

از بین معانی مختلفی که در کتب لغت برای کلمه ولایت ذکر شده است، چند معنا بیشتر در بحث ولایت فقیه محل توجه است که عبارت اند از:

- امارت و حکومت؛ (امام خمینی، ۱۳۶۵: ۲، ۴۶۴ و صانعی، ۱۳۷۴: ۱۴)

- زعامت؛ (مطهری، ۵۰: ۱۳۸۰)
- ریاست؛ (معرفت، ۱۳۷۷: ۱۱۲)
- جواز و نفوذ تصرف در مال و جان دیگران؛ (تبریزی، ۱۳۹۹: ۳، ۱۸)
- حق تصرف در شخص یا امری؛ (منتظری، ۱۴۰۸: ۱، ۱۴)
- تصدی و تصرف و قیام به شئون غیر؛ (کدیور، ۱۳۷۸: ۴۵)
- سرپرست، مدیر و مدبر بودن؛ (جوادی املی، ۱۳۷۸: ۵۹)

به نظر می‌رسد معانی فوق در مورد ولایت را می‌توان در ضمن این معنا، یعنی جواز تصرف و نفوذ حکم فقیه در امور مردم که یکی از این امور نیز حکومت و ریاست بر جامعه اسلامی است بیان نمود. شاید بتوان بر پایه تحلیل مفهوم لغوی کلمه ولایت به این نکته رسید که ولایت به معنی عهده‌داری امر است؛ موضوع این امر گاهی همانند عقد نکاح موردی، خاص و شخصی است و گاهی دیگر، جامعه اسلامی است. (منتظری، پیشین: ۱، ۵۵)

تعریف فقهی این لفظ، از جمله در کتب مربوط به نظریه ولایت فقیه، امارت و سلطنت بر جان، مال و امور شخص دیگر و اولویت تصمیمات ولی نسبت به مولی (ولایت شونده)، ذکر شده است. به دیگر سخن، (ولایت، عبارت از نوعی سلطه است که دایره‌اش نسبت به مواردش گستردگی و محدودیت دارد و یا امر وضعی است که لازمه‌اش چنین سلطه‌ای است. بدین‌سان، ولی

انسان نابالغ کسی است که مطابق مصلحت او در امورش تصرف می‌کند. حاکم و ولی یک کشور نیز بر اساس مصلحت و به اقتضای سیاست آن کشور، تصرف و عمل می‌کند). (امام خمینی، بی‌تا: ج ۱، ۳۳۲)

روش تحقیق: روشی که در این تحقیق مورداستفاده قرار گرفته کتابخانه‌ای با استفاده از منابع فقهی به‌ویژه منابع فقهی و آثار فقهی امام خمینی و محقق خوبی و به‌صورت توصیفی و تحلیلی بوده است.

### ۳- طرح مساله:

در فقه سیاسی تشیع به اشکال مختلفی از رهبری در دوران حضور و غیبت امامان برمی‌خوریم که ذیلاً به بررسی اجمالی آن‌ها خواهیم پرداخت:

#### ۳-۱- دوران حضور امامان

در این دوره به چهار مساله برمی‌خوریم:

۱.۱. روشن است که باوجود و حضور معصوم (ع) حق حاکمیت در امور امت، اعم از دینی و اداره مسائل سیاسی و اجتماعی بدوا و راسا در دستان خود امامان است.

۲.۱. امام معصوم، اموری را به نمایندگان خود وامی‌گذارد. بدون اجازه معصوم، هیچ‌کسی حق هیچ‌گونه دخالت در امور دینی و اجتماعی و سیاسی مردم را ندارد. به عبارتی هر ذی منصبی در این دوره باید مأذون از قبل امام معصوم باشد که این نحوه اداره جامعه مربوط به دوره حضور امام معصوم (ع) و دوره غیبت صغری وی است.

#### ۲.۳. ولایت کلیه و جزئیه امامان معصوم (علیهم‌السلام)

با نگاه کلی در مقوله ولایت پیامبر و امام به لحاظ دایره شمول به دو نوع از ولایت می‌رسیم:

۲.۳.۱. ولایت پیامبر و امام بر حوزه‌هایی کلی از قبیل تبلیغ احکام الهی، داوری در میان مردم، حکومت و رهبری جامعه و اختیارات گسترده داشتن در اداره امور اجتماعی، سیاسی بر اساس مصالح عمومی، از مسائل گریزناپذیر، غیرقابل بحث و بایسته اسلام است.

۲.۳.۲. ولایت پیامبر و امام بر حوزه‌هایی جزئی و عرفی: امور جزئی، عرفی، عادی و شخصی یعنی اموری که مصلحت موردی دارند و بسته به فردی از افراد ملت یا بسته به شخص پیامبر و امام است و یا مسائل نو پیدا که مصلحت آن‌ها بر هرکسی، روشن نیست، لکن به اعتبار عصمت، خالی از حکمت، مصلحت نمی‌تواند باشد.

#### ۳-۲- دوران غیبت امامان

در روزگار غیبت کبرا که جامعه از فیض وجود امام معصوم به‌ظاهر، بی‌بهره است، باید بررسی نمود که خود امام معصوم (ع) برای دوره‌ای که در بین مردم نیست و در غیبت آن‌هم غیبت کبرا به سر می‌برد و پایان آن‌هم مشخص نیست، چه تمهیداتی در جهت اجرای احکام و قوانین دینی، حفظ کیان اسلام و مرزهای مسلمین، دفاع در برابر متجاوزان به حریم مال و ناموس آنان، صیانت فکری

و فرهنگی جامعه از هرگونه عوامل انحرافی و کج روی، اداره جامعه، رعایت حقوق مردم و... اندیشیده است. آیا شارع مقدس و امام (ع) در طول تاریخ غیبت، امت اسلامی را به حال خود رها کرده‌اند؟ یا آن که برای حکومت در عصر غیبت برنامه‌هایی را منظور نموده‌اند و فرد یا مکانیزم‌هایی را برای رهبری جامعه و مردم شناسانده‌اند؟ به عبارتی دیگر، آیا کسانی را به ولایت گمارده و یا آن که تنها ویژگی‌های رهبری را در جامعه دینی یادآور شده‌اند و گزینش رهبر را بر عهده مردم نهاده‌اند که از بین شایستگان کسی را در رأس نظام قرار دهند. در هر صورت، آیا غیر از فقیه جامع‌الشرایط، دیگران نیز شایستگی رهبری جامعه دینی را دارند و یا آن که رهبری با توجه به ویژگی‌ها و توانایی‌های تعریف شده بر مبنای روایات و دیگر ادله، تنها مختص به فقیهان است؟

در خصوص چگونگی عمل به تکالیف در مسأله‌ای از قبیل مسائل مزبور دو دیدگاه وجود دارد:

۲.۱. دیدگاه مشهور که با تمسک به عموم و اطلاق آیات و روایات بر ولایت مطلقه به این معنی تأکید دارد.

۲.۲. دیدگاهی که معتقد است ولایت بر هر امری برابر دلخواه که خالی از هرگونه مصلحت و تنها به خواست و اراده پیامبر و امام حاکم باشد، ناسازگار با اعتقاد به عصمت و ناسازگار با شأن نبوت و امامت، بلکه ناسازگار با حکمت و در پی دارنده هرج و مرج و بی‌قانونی است و از ساحت قدسی پیامبر (ص) و امامان معصوم (علیهم‌السلام) به دور است.

۲.۳. کارکردها، وظایف و اختیارات ولی فقیه؛ قبل از هر چیز شایسته است با استفاده از مباحثی که نورخان‌تر در مورد ولایت پیامبر (ص) و امام (ع) صورت گرفت، موضوع بحث خود را روشن و منقح نماییم و آن اینکه فقیه، کدام شأن از شئون و مناصب پیامبر (ص) و امام (ع) را و به چه مقدار، داراست؟

برای فقیه جامع‌الشرایط، سه کارکرد، وظیفه و مسئولیت ذکر شده است:

الف. افتاء (بیان و تبلیغ احکام الهی)

ب. قضا (داوری در میان مردم)

ج. زعامت و رهبری

امام خمینی (ره) نیز، در بحث اجتهاد و تقلید، از جایگاه و شأن فقیهان سخن به میان آورده و در مقام استدلال برای اثبات رهبری جامعه برای فقیه سرانجام، دامنه‌ی ولایت فقیه را در اداره امور جامعه، مطلقه دانسته است (امام خمینی، بی تا ۲، ۹۴ و ۹۹).

### ۳-۳- ارزیابی مقامات سه گانه

برای هر یک از مقامات و قلمروهایی که نورخان تر برای فقیه ذکر شد، ادله، شروط، ویژگی‌ها، احکام و آثاری وجود دارد که بین آن‌ها، تفاوت اساسی وجود دارد. به عنوان نمونه، دلیل مقام فتوا، ممکن است آیات و اخبار و سیره عملی خردمندان در بایستگی رجوع جاهل به عالم باشد؛ اما برای اثبات مقام قضا به ادله‌ای مانند مقبوله این حنظله و مشهوره ابی خدیجه و اجماع و دلیلی همچون حفظ نظام و مانند آن استدلال می‌شود. برای اثبات مقام ولایت برای فقیه از روایات مختلفی، از جمله روایاتی که بیانگر برتری مقام علما و فقهاست، ضرورت و مذاق فقه و دلیل‌های امور حسبیه و مانند آن، کمک گرفته می‌شود. از جهت ویژگی‌های منظور در شقوق ولایت، برای مثال، از جهت اعتبار اجتهاد مطلق و علمیت در ولایت افتاء فتوا، قضا نیز تفاوت‌هایی وجود دارد.

همچنین از جهت محدوده‌ی اختیار و نیز تزامم آراء و جهت‌گیری‌های فقهی، در این سه مقام، فرق‌هایی به چشم می‌خورد. غفلت از تمیز تفاوت بین مناصب سه گانه سبب لغزش‌های علمی شماری از نویسندگان در پاره‌ای از موارد شده است. برای مثال، اجماعی که به خطا، برای ثابت کردن مقام قضا ادعا شده، با مقام ولایت عامه و یا ولایت بر امور عامه برابر پنداشته شده است (مجله فقه، مهر ۱۳۸۸: ۱، ۳۳ و همان، ۲۶) در هر صورت، شئون بیان و تبلیغ احکام الهی (افتاء) و داوری در میان مردم (قضا) به عنوان دوشان از شئون پیامبر و امام (ع) برای فقیه ثابت است؛ هر چند در دلایلی که این پایه و پایگاه را ثابت کند، در میان فقها اختلاف نظر وجود دارد؛ از این رو، شماری به روایات وعده‌ای به اجماع تمسک جسته و شماری برای ثابت کردن منصب قضا، راه حسبه و قدر متیقن را پیش گرفته‌اند. آقای خویی در تکملة المنهاج (۱، ۲۲۴) و نیز در تنقیح، (۱، ۳۸۸) پس از مناقشه در دلیل‌های لفظی قضا، آن را از باب قدر متیقن ثابت کرده است. محقق اردبیلی در مجمع الفایده، از باب اجماع (۱۲، ۱۸) بحث را به اتمام رسانده است.

### ۴- جایگاه ولاء زعامت و رهبری

ولایت فقیه بر امور حسبیه، یعنی ولایت بر کلیه امور پسندیده و جزئی که شرع خواستار اجرای آن‌ها شده، ولی شخص خاصی متولی آن‌ها نیست ولی نباید زمین بماند، مانند حفظ و نگهداری مال و جان کودکان بی سرپرست، دیوانگان و ناپدیدشدگان، نزد همه عالمان

مسجل است؛ هرچند در چگونگی اثبات آن برای فقیه دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد: فقهای از روایات و دلیل‌های نیابت و نصب استفاده کرده‌اند و برخی از باب قدر متیقن به موضوع وارد شده‌اند (خویی، ۱۴۰۷: ۱، ۴۲۳)؛ و اما ولایت شخص فقیه بر جان و مال و سرنوشت مردم، نه به اقتضای ضرورت و یا مصلحت عمومی و اجتماعی، بلکه تنها به خواست و اراده فقیه، قائلی بین علما وجود ندارد؛ آنچه از لایه‌لای عبارت شماری از فقیهان در این نوع ولایت ممکن است استفاده بشود، دلیل متقنی آن را همراهی نمی‌کند (لاری، ۱۴۱۸: ۴، ۱۵۴).

آنچه در کانون گفت‌وگوی فقیهان بوده است و این نوشتار به تحقیق و بررسی آن پرداخته است، ولایت فقیه در گستره امور اجتماعی است. به عبارت دیگر، آیا تمام اختیاراتی که پیامبر و امام به عنوان رهبر سیاسی، اجتماعی و فردی که قادر است مصلحت عامه را تشخیص و بر مبنای آن عمل نماید، برای فقیه نیز ثابت است، یا آن که ولایت فقیه منحصر و محدود به اداره امور اجتماعی در دایره بایسته‌ها و ناگزیرهاست که همان امور حسبه می‌باشند. در دایره مصالح عمومی و اجتماعی و در موارد تراحم مصلحت‌ها و پیش نهادن مصلحت مهم و به کنار نهادن مصلحت‌های غیر آن، حق دلالت و تصرف ندارد؟ از برخورداری حق دخالت و تصرف و رهبری به اداره همه شئون اجتماعی به ولایت مطلقه تعبیر می‌شود. (همان: ۴، ۱۵۴).

۱.۴. رویکردها در مورد محدوده ولایت فقیه

#### ۱-۱-۴- دیدگاه امام خمینی (ره)

امام خمینی، بیش از دیگر فقها و علما در احیای نظریه ولایت زعامت و روشنگری همه‌سویه در این مورد، سهم و نقش دارد؛ بلکه ولایت مطلقه فقیه در گسترده مفهومی خود، از اندیشه‌های فقهی و حکومتی ایشان سرچشمه می‌گیرد. او پس از استفاده از روش عقلی و استدلال به روایت، برای ثابت کردن ولایت مطلقه فقیه، ابتدا حسبه را تعریف می‌کند و با اشاره به حوزه گسترده آن، حفظ نظام مرزها، حفظ جوانان و رویارویی با تبلیغات ضد اسلامی دشمنان را از آشکارترین مصادیق امور حسبه نام می‌برد؛ و دستیابی به این هدف‌های بلند را در سایه تشکیل حکومت اسلامی دانسته و سپس می‌نویسد:

فمع الغض عن ادله الولاية لا شك في ان الفقهاء العدول هم القدر المتيقن. فلا بد من دخالة نظرهم و لزوم كون الحكومة باذنهم ومع فقدمهم او عجزهم عن القيام بها، يجب ذالك على المسلمين العدول ولا بد من استئذانهم الفقيه لو كان (امام خمینی، ۱۳۶۵: ۲، ۴۹۷) با چشم‌پوشی از دلیل‌های ولایت فقیه، بی‌گمان، تنها کسی که به یقین، از نظر شارع شایستگی سرپرستی حکومت اسلامی را دارد، فقیه عادل است؛ بنابراین، دخالت فقیه و بایستگی اجازه او در تشکیل حکومت گریزناپذیر است و در نبود فقها و یا ناتوانی آنان، بر مسلمانان عادل واجب است که با کسب اجازه از فقیه، در صورت امکان، به تشکیل حکومت اسلامی قیام کنند. امام خمینی، پس از طرح یک بحث دامنه‌دار درباره ولایت مطلقه فقیه نتیجه می‌گیرد:

۱) فتحصل مما مر ثبوت الولاية للفقهاء من قبل المعصومين عليهم السلام في جميع ما ثبت لهم الولاية فيه من جهة كونهم سلطانا على الائمة ولابد في الاخراج عن هذه الكلية في مورد من دلاله دليل دال على اختصاصه بالامام المعصوم (امام خمینی، پیشین: ۲، ۴۸۸) حاصل بحث‌های گذشته آن شد که تمامی جایگاه و اختیاراتی که برای ائمه از جهت آن که رهبری امت را به عهده‌دارند، ثابت است، برای فقیهان نیز ثابت است، مگر دلیلی وجود داشته باشد بر اختصاص آن اختیار و یا جایگاه به شخص امام معصوم.

۲) ما ثبت للنبي صلى الله عليه وآله وسلم والامام عليه السلام من جهة ولايته و سلطنته ثابت للفقهاء. واما ما ثبت لهم ولاية من غير هذه الناحية فلا يثبت للفقهاء (همان: ۴۸۹). هر چیزی که برای پیامبر و امام، از جهت رهبر بودنشان ثابت است، برای فقیه نیز ثابت است و اما آنچه نه از بابت رهبری، بلکه از سایر جهات برای پیامبر و امام ثابت است، برای فقیه ثابت نیست.

۳) المتحصل من جميع ما ذكرناه ان للفقهاء جميع ما للامام (ع) الا اذا قائم الدليل على ان الثابت له (ع) ليس من جهة ولايته و سلطنته بل لجهات شخصية تشريفا له. او دل الدليل على ان الشيء الفلاني وان كان من شئون الحكومة والسلطنة. لكن يختص بالامام (ع) ولايتعدى منه كما اشتهر ذلك في الجهاد غير الدفاع و ان كان فيه بحث وتامل (همان: ۴۹۷) امام خمینی در مقام نتیجه‌گیری ماحصل بحث را در این گونه بیان می‌نمایند که ولایت مطلقه عبارت از اداره همه امور مربوط به امر زعامت و رهبری است و در این نوع ولایت، فرقی بین پیامبر و امام و ولی فقیه، وجود ندارد، مگر دلیل اقامه شود بر اینکه پیامبر و امام امتیازاتی نسبت به ولی فقیه دارند که این امتیازات ناشی از زعامت پیامبر و امام نبوده و از جهت دیگری است.

نتیجه

حوزه ولایت فقیه در سخنان فقها و امام به حوزه اداره امور اجتماعی و سیاسی تفسیر شده است، از این رو در تمامی جهاتی که پیامبر و امام به عنوان رهبر دارای وظایف و اختیارات، فقیه نیز دارای وظیفه و صاحب اختیار است. قلمرو ولایت دربرگیرنده مصالح همگانی و تدبیر اداره امور جامعه است.

به تصریح فقها، تشخیص مصالح اجتماعی و عمل به آن‌ها از وظایف و اختیارات ولایت فقیه است. (انصاری، ۱۳۲۵: ۱۴۵ و ۱۵۵)؛ بنابراین، ولایت از این منظر مطلقه بوده و مقید به احکام اولیه فقهی نیست و ولی فقیه در جهت اعمال ولایت، افزون بر رفع موانع و توجه به ضرورت‌ها و تأمین نیازها به مصالح همگانی نیز می‌پردازد و به هنگام بروز بحران‌های اجتماعی، سیاسی، با استفاده از قواعد شرعی همچون؛ اهم و مهم و لا ضرر و لا ضرار و... به رتق و فتق امور می‌پردازد.

برای مثال حکم میرزای شیرازی به تحریم تنباکو نه در چهارچوب احکام اولیه، بلکه بر اساس مصالح همگانی و مقدم بر احکام اولیه بود و در عین حال هیچ فقهی تاکنون، به مخالفت با آن برنخاسته است. این عدم مخالفت، خود نشان می‌دهد که چنین احکام حکومتی از فقیه مورد وفاق همگان است. گروهی از فقها، حوزه مصلحت‌اندیشی را به مباح‌ها و رواها (به معنی اعم آن یعنی احکام غیر الزامی) محدود نموده‌اند؛ حاکم اسلامی می‌تواند در حوزه مباح‌ها به سنجش مصلحت‌ها بپردازد و در نتیجه، به کاری دستور دهد و یا از کاری بازدارد. (اقتصاد نا، شهید سید محمدباقر صدر ۷۲۶، دارالتعارف، بیروت)

علامه محمدحسین نائینی و شهید آیت الله صدر، بر این باور بوده‌اند. شهید صدر، در این مورد می‌نویسد:

«هر کاری که نص شرعی بر حرام یا واجب بودن آن دلالت نکند، برای ولی امر، رواست که صفت و حکم ثانوی به آن بدهد. پس اگر او از کاری که رواست، بازدارد، آن کار حرام می‌گردد و اگر به آن دستور دهد، واجب می‌شود».

و اما موضوع مصلحت‌شناسی و بازشناسی اهم از مهم توسط ولی فقیه، راه‌های ویژه خود را دارد. او ضمن استفاده از ذکاوت و قابلیت‌های شخصی خود، برای تشخیص مصلحت عامه و مصالح عمومی می‌تواند از صاحبان اندیشه و تخصص‌های مختلف در هر حوزه‌ای استفاده کند و پس از جمع‌بندی دیدگاه‌ها، به صدور حکم سازگار بپردازد.

در این جهت به هنگام نیاز، نخست کارشناسی نموده و آراء و نگرش‌های مختلف را مدنظر قرار می‌دهد: و شاورهم فی الامر و ...، سپس به جمع‌بندی می‌پردازد و فرمان می‌دهد: فاذا عزم فتوکل علی الله (آل عمران/۱۵۹). از اینجا روشن می‌شود که محدوده مشاوره گفته میرزای نائینی و دیگران: حوزه رایزنی رهبری با کارشناسان، احکام و امور حکومتی است نه احکام شرعی.

در هر صورت، بحث چگونگی مصلحت‌شناسی و کاربرست قاعده اهم و مهم در شناخت مصالح، بحث است مربوط به ولاء زعامت یا ولایت سیاسی که از قرآن و سیره پیامبر (ص) به خوبی استفاده می‌شود.

ولایت فقیه که ولایت انسان‌آشنای به اسلام و متعهد و اتقی و مدیر و مدبر است، ولایت قانون اسلام و حاکمیت ارزش‌ها و مصالح عامه است، نه حاکمیت استبداد و بی‌قانونی و نه حاکمیت دلبخواهی و گزاف و خودسری.

بنابراین، ولایت مطلقه فقیه؛ یعنی رهبری مردم و جامعه، در بایستی‌ها (امور حسبیه) و مصالح عامه (احکام حکومتی)، ولایت مطلقه به معنای یادشده، نه به معنای اعتقاد به همسانی و برابری فقیه با پیامبر و امام در برتری‌ها و خوی‌ها و منش‌ها و خصلت‌های روحانی و نه در پی دارنده استبداد و خودکامگی و هرج و مرج و بی‌قانونی است. ولایت مطلقه بدین معنی مورد بحث و اختلاف عالمان است.

#### ۲،۱،۴. نظر محقق خویی

آیا فقیه، در گستره یادشده دارای ولایت مطلقه است؟ در این نوشتار به سه دیدگاه در مورد مسأله اشاره می‌شود:

۱. دیدگاه شیخ انصاری: و بالجمله فاقامه الدلیل علی وجوب طاعة الفقیه کالامام الا ما خرج بالدلیل. دونه خرط القتاد (انصاری، ۱۳۲۵: ۱۵۴). اثبات ولایت به صورت مطلقه و همسنگ با ولایت پیامبر و امام برای فقیه و سپس حکم بر وجوب پیروی از آن، با استناد روایاتی که ذکر شد، بسیار دشوار است.

۲. دیدگاه مرحوم خویی و برخی صاحب‌نظران دیگر: فلم یدلنا علیها روایه تامه الدلاله و السند. (خویی، ۱۴۰۷: ۱، ۴۲۰ و ۴۲۳ و ۴۲۵ و خویی، ۱۳۶۵: ۲، ۸۸ و ۹۸). روایتی که از حیث سند و دلالت معتبر باشد که بتواند ولایت مطلقه فقیه را ثابت کند، نداریم.

۳. دیدگاه صاحب جواهر، فاضل نراقی و امام خمینی: با درنگ در زوایای مسأله، می‌توان دریافت، ولایت مطلقه فقیه، یک مطلب ضروری و بی‌نیاز از استدلال است.

از آنجایی که موضوع این مقاله، بررسی نظریه ولایت مطلقه فقیه از منظر حضرت امام خمینی و آیه الله خویی (رحمهم الله) است، بحث و تحقیق را متمرکز بر دیدگاه دو فقیه یادشده نموده و در صورت اقتضا به دیدگاه سایر فقها خواهیم پرداخت.

۱. روایات.

۲. اجماع.

۳. عموم و اطلاق.

۴. ولایت امور حسبه.

۵. عقل.

#### ۵-۱- استدلال به روایات

فقیهان در بحث ولایت مطلقه فقیه از دیرباز بر روایاتی استناد نموده‌اند، روایات مورد استناد در چند دسته قابل طبقه‌بندی می‌باشند:

دسته‌ای بیانگر برتری عالمان دین و دسته‌ای دیگر مقام قضا و داوری را برای فقیهان ثابت نموده و پاره‌ای از آن‌ها، بیانگر مرجعیت فقیهان در رخدادها و مسائل نوپیدای زندگی‌اند.

فاضل نراقی برای نخستین بار و بهتر از همه، این روایات را با دسته‌بندی و انسجام خاص و یکجا در عواید جمع‌آوری کرده است. (نراقی، ۱۴۰۸: ۱، ۵۲۱) و پس از ایشان، برخی از فقیهان بر شمار روایاتی که وی یادآور شده است (امام خمینی، ۱۳۶۵، ۲، ۴۹۷) افزوده و از جهت سند و دلالت به بحث و بررسی آن‌ها پرداخته‌اند.

#### ۵-۲- نظر فقیهان به استدلال روایات

در صحت استناد به روایات برای اثبات ولایت مطلقه فقیه، فقیهان نگاه هماهنگی ندارند. از جمله فقیهانی که با دقت‌های لازم رجالی، اصولی و فقه الحدیثی به بررسی روایات پرداخته، امام خمینی است.

##### ۵-۲-۱- اعتبار روایات از حیث سند و دلالت:

فاضل نراقی تلاش نموده تا ضعف روایات را از نظر سند با عمل اصحاب و هم‌پوشان نمودن آن‌ها و مطرح بودن بسیاری از آن‌ها در کتاب‌های معتبر، جبران نموده (نراقی: ۱، ۵۳۸) و دلالت آن‌ها را بر ولایت مطلقه امری بلا مناقشه بپندارد. (همان، ۱، ۵۳۷)

از ظاهر سخنان صاحب جواهر در موارد گوناگون برمی‌آید که استناد به روایات باب برای اثبات ولایت مطلقه فقیه از نظر سند و دلالت تمام و بی‌اشکال است. (نجفی، ۱۴۰۰: ۴، ۱۴۲). مجاهد نامور، سید عبدالحسین لاری، روایات باب را پذیرفته و سند و دلالت آن‌ها را بی‌اشکال دانسته است. مرحوم نائینی افزون بر این که در تقریرات بحث خارج فقه، استناد به مقبوله عمر بن حنظله را از جهت سند و دلالت تمام دانسته و آن را بهترین مستند ولایت مطلقه و عامه فقیه بر می‌شورند. (نائینی، ۱۴۱۳: ۲، ۳۳۶ و ۳۳۹)

از ظاهر عبارت شیخ انصاری در کتاب الزکاه نیز برمی‌آید که این دسته از روایات از اعتبار برخوردارند. ولیکن با توجه به دیگر فرازهای سخنان و اظهارنظرهای وی، به‌طور شفاف نمی‌توان این نظر را به وی نسبت داد. در هر حال، شیخ انصاری پس از آن که می‌نویسد: «اگر پیامبر یا امام درخواست زکات کنند، پرداخت زکات به آنان واجب است؛ زیرا پیروی از فرمان آنان در همه امور و شئون، حتی در کارهای عادی واجب و سرپیچی از فرمان و آزار آنان حرام است»، می‌نویسد:

و لو طلبها الفقیه فمقتضی ادله النیابه العامه وجوب الدفع لان منعه رد علیه والراد علیه راد علی الله تعالی کما فی المقبوله والتوقیع الشریف (انصاری، ۱۴۱۵: ۳۵۶) و اما اگر فقیه در عصر غیبت درخواست زکات کرد، برابر دلیل‌های نیابت عامه، پرداخت زکات به او واجب است، زیرا همان‌گونه که در روایت مقبوله عمر بن حنظله و توقیع شریف امام عصر آمده: نپرداختن زکات به فقیه رد خواسته او است و کسی که خواسته او را رد کند، خواسته خدا را رد کرده است.

آیت‌الله محسن حکیم نیز، در مستمسک، از عبارت شیخ همین برداشت را کرده، آنگاه بر او خرده گرفته که مورد حرام بودن رد فقیه، داوری و قضاوت بین مردم است. (حکیم، ۱۴۰۳: ۱، ۳۱۵) بنابراین، ولایت مطلقه فقیه از روایت مزبور قابل استفاده نخواهد بود. به نظر می‌رسد تمسک به این ظاهر، با توجه به دیگر عبارت‌های شیخ، در اشکال بر ولایت و نیابت عامه، مشکل است. در صورتی که مقصود شیخ از این عبارت، همان معنای ظاهری باشد، جمع آن با دیگر عبارت‌های وی مشکل خواهد بود. اگر شیخ انصاری از این نظر برگشته بود باید شاگرد او، محقق رشتی، به آن اشاره می‌کرد؛ زیرا فرض این است که جناب رشتی، این مطلب را پس از رحلت استادش، نگاشته است؛ بنابراین، شیخ به مذاق مشهور سخن گفته و عقیده فقهی او به شمار نمی‌آید. این که فقهی مطلبی را بیان می‌کند و تنها جنبه ایراد دارد، نه اعتقاد، امر رایجی است. می‌نویسد: فقد ذکره ایرادا لا اعتقادا (رشتی، ۱۳۱۶: القضاء، ۱، ۴۸). پس شیخ روایات را در دلالت بر ولایت مطلقه فقیه تمام نمی‌داند.

## ناکافی بودن روایات از نظر دلالت

در برابر دیدگاه نخست که استناد به روایات را برای ولایت عامه فقیه، از جهت سند و دلالت بدون اشکال و بلکه روشن می‌داند، دیدگاه دوم، هیچ‌یک از روایات باب را تمام نمی‌داند.

آقای خویی در جاهای متعددی از آثارش به روشنی بیان کرده که روایات برای اثبات ولایت عامه فقیهان، غیر قابل استنادند؛ پاره‌ای از نظر سند، پاره‌ای از نظر دلالت و پاره‌ای از دو نظر دارای اشکال می‌باشند. آنچه از روایات استفاده می‌شود، ولایت بر فتوا و ولایت بر قضا است و اما به هیچ‌روی نمی‌شود ولایت عامه را با این روایات ثابت کرد: وقد ذکرنا فی الکلام علی ولایه الفقیه من کتاب مکاسب ان الاخبار المستدل بها علی الولایه المطلقه قاصره السند او الدلاله... نعم من الاخبار المعبره ان للفقیه ولایه فی موردین و هما الفتوی و القضاء... (خویی، ۱۴۰۷: ۱، ۴۱۸). آقای خویی در بحث ولایت فقیه از کتاب مکاسب خود، این‌گونه بیان می‌کند: «اخبار مورد استدلال برای ولایت مطلقه، از جهت سند و یا دلالت نارسایند. از روایات معتبر استفاده می‌شود: فقیه در دو مورد ولایت دارد: یکی فتوا و دیگری قضا. باز ایشان در کتاب صوم در بحث از حکم دیدن هلال، پس از یک بررسی پر دامنه راجع به روایات مربوط به حکم حاکم می‌نویسد: والمتحصل من جمیع ما قدمناه لحد الآن انه لم ینھض لدینا دلیل لفظی معتبر یدل علی نصب القاضی ابتداء لیتمسک باطلاقه وانا نلتزم به من باب القطع بوجوب القضاء کفایا لتوقف حفظ النظام المادی و المعنوی علیه ولولاه لاختلت نظم الاجتماع لکثره التنازع والترافع والقدر المتیقن ممن ثبت له الوجوب المزبور، هو المجتهد الجامع للشرائط فلاجرم نقطع بکونه منصوبا من قبل الشارع المقدس». (همان، ۱۳۶۵: ۱، ۸۸-۹۱) آنچه از همه مباحثی که تاکنون بررسی کردیم، به دست می‌آید آن است که: هیچ‌گونه دلیل معتبر لفظی وجود ندارد که دلالت کند قاضی به مقام قضاوت گمارده شده باشد و از آن جهت که یقین داریم قضاوت جزء واجبات کفایی است که باعث حفظ نظام مادی و معنوی مردم می‌شود، به گمارده شدن قاضی کردن می‌نهمیم؛ زیرا اگر دستگاه دآوری نباشد، به خاطر تنش‌ها و اختلاف‌های بین مردم، نظام اجتماعی دچار از هم گسستگی و هرج و مرج می‌شود آن کسی را که یقین داریم مقام قضاوت برای او ثابت شده، تنها فقیه کامل و دارای ویژگی‌های بایسته است، پس ناچار قطع پیدا می‌کنیم که شارع مقدس، او را بر این پست برگمارده است.

## یادآوری:

آنچه آقای خویی در بحث رؤیت هلال مطرح کرده است، با سخنان ایشان در بحث قضا و اجتهاد و تقلید نوعی ناسازگاری دارد؛ زیرا در بحث رؤیت هلال، به روشنی بیان می‌کند که هیچ‌گونه دلیل معتبر لفظی بر ثابت بودن مقام قضا برای فقیه نداریم و برای ثابت کردن آن از قاعده بایستگی حفظ نظام و قاعده قدر متیقن استفاده کرده است. درحالی‌که در چند مورد از بحث اجتهاد و تقلید، به روشنی می‌گوید: از اخبار معتبر استفاده می‌شود که فقیه دو منصب دارد:

۱. افتاء

۲. قضاء.

و از دلیل‌های لفظی قضاء، به دو روایت ابی خدیجه اشاره می‌کند و هر دو را از نظر سندی صحیح می‌شناسد. نعم یستفاد من الاخبار المعبره ان للفقیه ولایه فی موردین و هما الفتوی والقضاء (همان: ۱، ۴۲۰-۴۲۴).

بله از روایت معتبر استفاده می‌شود که برای فقیه دو جایگاه و منصب وجود دارد: فتوا و قضاء؛ و نیز پس از بحث درباره دلیل‌های ولایت فقیه و پذیرفتن دلالت روایات بر ولایت مطلقه فقیه، از دو روایت صحیح ابی خدیجه یاد می‌کند و می‌نویسد: و هما یدلان علی نصب الفقیه للقضاء (همان، ۳۵۳-۳۵۶). آن دو (روایت صحیح ابی خدیجه) دلالت دارند که فقیه برای مقام قضاء از جانب ائمه (ع) گمارده شده است.

شماری دیگر از فقهای معاصر و نیز بسیاری از شارحان مکاسب، ضعف سندی و یا دلایل اخبار را به روشنی یادآور شده‌اند و در نتیجه روایات را در ثابت کردن ولایت مطلقه فقیه ناتمام و ناتوان دانسته‌اند (حکیم، بی‌تا: ۳۲۰).

و در میان فقیهان پیشین، محقق اردبیلی نیز به روشنی سستی سند این روایات را یادآور شده، هرچند مضمون و معنای آن‌ها را برابر با قواعد و روایات ائمه (ع) دانسته است. وی در بحث دوران بودن (نفوذ) قضای فقیه کامل و دارای تمامی ویژگی‌ها در زمان غیبت، پس از استدلال به اجماع و اشاره به قاعده بایستگی از بین بردن هرج و مرج و بایستگی حفظ نظام درباره روایات می‌نویسد: وان لم یکن سندھا معتبرا علی ما عرفت، الا ان مضمونھا موافق للعقل و کلامهم و قواعدهم المقرره. (محقق اردبیلی، ۱۴۰۳: ۱۲، ۱۸) هرچند سند روایات معتبر نیست ولیکن مضمون آن‌ها برابر با حکم عقل، روایات، قاعده‌ها و ترازهای شناخته‌شده امامان (ع) است.

روایات تواتر اجمالی دارد

شماری از فقیهان در بحث از روایات باب، راه سومی را برگزیده‌اند، اینان، نه حکم به اعتبار و حجت بودن صد درصد روایات مزبور کرده و نه حجت بودن و اعتبار آن‌ها را رد کرده‌اند، بلکه از تمامی روایات باب، ادعای تواتر اجمالی کرده و نوشته‌اند: هر چند تک تک روایات، شاید ضعف سندی و یا ایراد دلالتی داشته باشند، لکن با توجه به فراوانی روایات، علم اجمالی پیدا می‌شود که پاره‌ای از این روایات، از پیامبر و ائمه صادر شده‌اند. به‌ویژه اگر توجه داشته باشیم که در این گونه امور که بیان برتری عالمان است، انگیزه جعل روایات یا تقیه و ترس و مانند آن که نتیجه‌اش خلاف واقع است، وجود ندارد.

امام خمینی، باینکه در استدلال و برای ثابت کردن ولایت مطلقه فقیه، راه ویژه‌ای را پیموده که با روش دیگر فقیهان متفاوت است و تمسک به روایات را در درجه دوم و سوم اهمیت قرار داده و در بعضی اظهارنظرهای خود از روایات در حد تأیید مطلب یاد کرده است و نه بیش‌تر، باین‌حال، در پاره‌ای از نوشته‌های خود، برای روایات اعتبار فقهی قائل شده و به‌عنوان مدرک معتبر شرعی به آن‌ها استدلال کرده و با نظر به ایرادها و اشکال‌هایی که از نظر سند و یا دلالت بر روایات شده است، می‌نویسد: والحدشه فی کل واحد منها سنداً او دلالة ممکنه لکن مجموعها يجعل الفقيه العادل قدر المتیقن کما ذکرنا (امام خمینی، بی‌تا: ۲، ۱۰۴) اگرچه امکان ایراد نسبت به هر یک از روایات از نظر سندی یا دلالتی وجود دارد، لکن تمام این روایات، روی هم رفته، فقیه عادل را قدر متیقن برای حکومت قرار می‌دهد.

امام خمینی، در بحث ولایت فقیه که به فارسی ترجمه شده و نیز در کتاب بیع، پس از آن که اصل اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه را از مباحث ضروری فقهی می‌داند و بی‌نیاز از اقامه دلیل و برهان، می‌نویسد: ومع ذلک دلت علیها بهذا المعنی الوسیع روایات (همان، ۱۶۷). با این که ولایت فقیه یک مطلب ضروری است، روایات بر ولایت فقیه به همین معنای گسترده و (مطلقه) دلالت دارند. آقای خویی (چنانکه پیش‌تر در کتاب صوم اشاره شد)، پس از بحث درباره حکم حاکم در مورد ثبوت رؤیت هلال، به مناسبت، اشاره به بحث قضا کرده و می‌گوید: «هیچ دلیل معتبر لفظی از آیات و روایات و نیز اجماع که دلالت کند فقیه در عصر غیبت به مقام قضا و داوری در میان مردم گمارده شده باشد، نیافتیم». باین‌حال، وی، هیچ‌گاه فتوا به تعطیلی قضا و یا واگذاری آن به غیر فقیه نمی‌دهد. (خویی، ۱۳۶۵: ۲، ۸۸).

چکیده سخن این که امام مقام قضا را به فقیه واگذارده باشد، به هیچ دلیل معتبر لفظی، ثابت نشده است. بله از آنجایی که حفظ نظام مادی و معنوی مردم در گرو امر قضاست و اگر قضاوت نباشد، نظام اجتماعی دچار آشفتگی و پریشانی می‌شود، یقین حاصل می‌شود که قضای واجب کفایی است. تنها کسی که به حکم عقل، از باب قدر متیقن، شایستگی سرپرستی مقام داوری را دارد، مجتهد کامل و دارای ویژگی‌های بایسته است؛ بنابراین، یقین حاصل می‌شود که تنها مجتهد کامل، از سوی شارع مقدس به مقام قضاوت برگزیده شده است. پس با توجه به اهمیت موضوع، اگر دلیل لفظی از آیات و روایات و حتی اجماع نباشد، فقیه به استناد عقل می‌تواند فتوا به حکم شرعی دهد. پس فقیه به حکم عقل، شرعاً به قضاوت، گمارده شده است.

به نظر وی هیچ‌گونه دلیل لفظی معتبری برگمارده شدن فقیه به مقام قضاوت، قائم نشده است؛ و باین‌حال اگر یقین به گمارده شدن فقیه برای قضا داریم، از باب قطع عقلی است. (همان: ۹۱ و خویی، ۱۴۰۷: ۱، ۳۸۸)

آقای خویی، برابر نظر مشهور فقها، ولایت فقیه را بر اقامه حدود در زمان غیبت پذیرفته است و برای ثابت کردن آن، به دو شیوه استدلال می‌کند که با دقت، درمی‌یابیم که استدلال وی، به روش عقلی است:

الاول، ان اقامه الحدود انما شرعت للمصلحه العامه ودفعاً للفساد وانتشار الفجور والطغیان بین الناس. وهذا ینافی اختصاصه بزمان دون زمان. ولیس لحضور الامام علیه السلام دخل فی ذلک قطعاً فالحکمه المقتضیه لتشریع الحدود تقضی باقامتها فی زمان الغیبه کما تقضی بها زمان الحضور. (همان، ۱۴۲۲: ۱، ۲۲۴). یکم، فلسفه تشریع حدود و بایستگی اقامه آن، حفظ مصالح عمومی و جلوگیری از فساد و گسترش بی‌بند و باری در میان مردم است؛ و این حکم الهی با این فلسفه اجتماعی، با ویژه

ساختن آن به زمانی دون زمانی، ناسازگار است. زمان حضور امام، به‌طور قطع، اثری ندارد؛ بنابراین روح حاکم بر قانون حدود و فلسفه آن، ایجاب می‌کند که حدود، همواره اجرا شود، خواه زمان حضور یا زمان غیبت باشد.

چنانکه می‌نگرید، وی در استدلال نخست، از دلیل عقل مستقل قطعی سود جست: اقامه حدود، از نظر شرع، به حکم عقل واجب است. الثانی: ان ادله الحدود کتاباً و سنده مطلقه و غیر مقیده بزمان دون زمان. وهذه الادله تدل علی انه لابد من اقامه الحدود، ولكنها لاتدل علی ان المتصدی لاقامتها من هو؟ و من الضروري ان ذلک لم یشرع لکل فرد من افراد المسلمین فانه یوجب اختلال النظام وان لایثبت حجر علی حجر. بل یستفاد من عده روایات انه لایجوز اقامه الحد لکل احد، فاذن لابد من الاخذ بالمقدار المتیقن. والمتیقن

هو من اليه الامر وهو الحاكم الشرعي و تويد ذلك عده روايات. فانها بضميمه ما دل على ان من اليه الحكم في زمان الغيبه هم الفقهاء تدل على ان اقامه الحدود اليهم و وظيفتهم. (همان) دوم: دليل‌هایی که دلالت می‌کنند بر واجب بودن اجرای حدود؛ یعنی آیات و روایات، بی قید و شرط هستند و به زمانی ویژه نشده‌اند؛ و این دلیل‌ها تنها بر بایستگی اقامه حدود دلالت دارند؛ و اما نسبت به این که چه کسی سرپرست و اجراکننده حدود باشد، دلالتی ندارند؛ و روشن است که اقامه حدود برای هرکسی روا نیست؛ زیرا آشفتگی و پریشانی نظام و هرج و مرج به وجود می‌آید و سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. در اساس، از روایات استفاده می‌شود که هر کس حق ندارد به اقامه و اجرای حدود بپردازد؛ بنابراین، باید کسی ولایت اقامه حدود را بر عهده گیرد که شایستگی او برای ما کشف شده باشد و تنها کسی که از باب قاعده قدر متیقن و به حکم قطعی عقل می‌تواند شایسته این مقام باشد، حاکم شرعی است و شایستگی فقیه برای این مقام، مورد تأیید روایات است:

روایاتی مانند و اما الحوادث الواقعة و اقامه الحدود الی من اليه الحكم. همراه روایاتی که فقیه را شایسته مقام قضاوت می‌دانند. این‌ها نتیجه می‌دهند که ولایت بر اقامه حدود در زمان غیبت، در حوزه اختیار و قلمرو کاری فقیه شایسته و دارای ویژگی‌های بایسته است. در اندیشه فقهی آقای خویی، حکم عقل بر ثابت بودن مقام ولایت اقامه حدود برای فقیه، چنان یقینی است که در مقام پاسخ‌گویی به روایاتی که سرپرستی اقامه حدود و قضا و جمعه را ویژه امام (ع) می‌دانند، می‌نویسد:

بر فرض این که سند این روایات تمام باشد، باید در دلالت آن‌ها به گونه‌ای که با حکم قطعی عقل، مبنی بر ولایت فقیه بر حدود، ناسازگاری نداشته باشد، ولایت را معنی کنیم که: در مثل اقامه حدود، حکم و جمعه جز برای امام و نماینده خاص و یا عام او، جایز نیست و فقیه را باید نماینده عام او بشماریم (همان، ۲۲۵).

در بحث جهاد کتاب منهاج الصالحین، پس از آن که جهاد را یکی از ارکان دین اسلام و مایه قوت اسلام و گسترش آن در جهان معرفی می‌کند، آن را همیشگی می‌داند:

ومن الطبيعي ان تخصص هذا الحكم بزمان موقت و هو زمان الحضور لا ينسجم مع اهتمام القرآن و امره به من دون توقیت فی ضمن نصوصه الكثیره (همان، ۲۲۷). طبیعی است که ویژه ساختن این حکم به زمان موقت، مانند روزگار حضور امام (ع) و تعطیلی آن در روزگار دراز غیبت با همه اهمیتی که قرآن به آن داده است، ناسازگار و ناهماهنگ است؛ زیرا در هیچ آیه‌ای قید وارد نشده است. آنگاه در یک بررسی فقهی چنین نتیجه می‌گیرد: واجب بودن جهاد در زمان غیبت برداشته

نمی‌شود؛ و با فراهم بودن زمینه موفقیت، برابر نظر کارشناسان، با اجازه فقیه دارای ویژگی‌های بایسته، انجام آن واجب است. (همان، ۱۴۳۱: ۱، ۳۶۶-۳۶۳) و دلیل اعتبار اجازه فقیه را ولایت مطلقه او می‌داند که از کلام صاحب جواهر استظهار کرده و خود نیز این استدلال را دور از حقیقت نمی‌داند.

در شرح سخن صاحب جواهر

ولایت فقیه بر جهاد ابتدائی، به روش عقلی که همان قاعده قدر متیقن و قانون حسبیه است، استدلال کرده است. در هر حال، استفاده از روش عقلی برای ثابت کردن حکم شرعی، یک شیوه رایج فقهی است و آنچه از دیدگاه‌های فقهی آقای خویی نقل شد، از باب نمونه بود و از این گونه استنباط‌های فقهی به استناد حکم عقلی بر اثر شناخت مسائل مورد نیاز و ناگزیر و درک اهمیت موضوع در باب‌های فقه فراوان است.

## نتیجه

آنچه به طور فشرده از این بحث نتیجه گرفته می شود، چند مطلب است:

۱- عبارات محقق خویی در بحث از ولایت مطلقه، در کتب مختلف ایشان یکنواخت نبوده و دارای نوعی تحول و نوسان و حتی نسبت به دایره ولایت فقیه رو به تکامل است.

۲- ایشان حتی در امر قضا و فتوا نیز برای فقیه ولایت قائل نیست، بلکه معتقد است آنچه از روایات استفاده می شود، نافذ بودن قضا و حجیت فتوای فقیه است. (البته در بعضی از کتاب های خود ولایت فقیه را در امر قضا می پذیرد) (خویی، ۱۴۰۷: ۴۱۹ و خویی، ۱۳۷۴: ۵، ۵۲).

۳- محقق خویی ادله لفظی را برای اثبات ولایت فقیه در حوزه امور عمومی کامل نمی داند. با نبودن یا نیافتن دلیل لفظی معتبر، مانند آیات و روایات و یا در اختیار نداشتن اجماع معتبر، فقیه از استنباط ناامید نمی شود، بلکه با به کارگیری مبدأ و منبع دیگر فقهی به طور مستقل یا غیرمستقل، می تواند به استنباط بپردازد و فتوای قطعی صادر کند. آنچه فقیه بر اساس حکم عقل، فتوا می دهد یک حکم شرعی است، زیرا مستند فقیه بر حکم، گاهی از آیات، یا روایات و یا اجماع است و گاهی عقل.

۴- این گونه احکام و فتوای مستند به حکم عقل، نمی تواند تعبدی باشد تا قیاس، یعنی سربان دادن حکم از جایی به جایی دیگر، نادرست باشد؛ بلکه در احکام عقلی، حکم معلل به علت و دایر مدار عنوان ویژه است، در موضوع بحث، اگر حفظ نظام و جلوگیری از هرج و مرج و فساد ناشی از نبود سیستم قضایی و قاضی، علت حکم قطعی عقل به ضرورت وجود قضا و قاضی کند؛ و یا برقراری امنیت و ریشه کن ساختن عوامل فساد و تباهی، سبب شود که فقیه، به حکم عقل، فتوا به اقامه و اجرای حدود بدهد و از سویی فقیه شایسته ترین به این منصب باشد این نوع از ولایت برای فقیه ثابت است.

۵- وی نه به شکل نظام یافته و در قالب یک اصل کلی بلکه از باب امور حسبی برای فقها اختیارات وسیعی را در امور اداره اجتماع پذیرفته است و از سویی چون حکم جهاد ابتدائی و ویژه بودن آن به زمان حضور را ناسازگار با مذاق شریعت و روح کلی حاکم بر فلسفه احکام الهی می داند، به این خاطر فتوای فقیه به واجب بودن جهاد ابتدائی در زمان غیبت را جایز می داند. در

همه موارد یادشده، از باب قدر متیقن به یافته عقل حکم می شود که تنها کسی که از نظر شرعی شایسته سرپرستی مقام هاست، فقیه عادل آگاه، مدیر و مدبر است. (خویی، بی تا: ۱، ۲۵۸)

بنابراین، به حکم همین برهان و روش عقلی، اگر درجایی حفظ نظام و برقراری امنیت و جلوگیری از فساد و هرج و مرج در اندازه بالاتر و گسترده تری مطرح باشد، مانند اصل تشکیل حکومت، به طور قطع فقیه می تواند فتوا به بایستگی و واجب بودن آن بدهد و با همان روش عقلی؛ یعنی قاعده قدر متیقن، رأی به ولایت فقیه بدهد.

مهم شناخت فقیه به بایستگی ها و درک اهمیت ها، برابر نیازهای زمان و مکان و اهتمام ورزیدن به آن هاست. هر جا در شناخت بایستگی و درک اهمیت موضوعی دقت و کار کارشناسی شده، با این که به اعتقاد خود فقیهان هیچ گونه دلیل لفظی معتبر وجود ندارد، باین حال، به استناد عقل، حکم قطعی داده شده است و حتی اگر نص و دلیل لفظی معتبری برخلاف در کار باشد، برابر قاعده: (الظاهر لایضاد و لایقاوم البرهان) حکم عقلی را قطعی و در ظاهر دلیل لفظی دست برده اند.

## مراجع

## آمار

تعداد مشاهده مقاله: ۵۸